

# گاندی و استالین

دو نشان بر سر دو راهی بشریت

لایبی فیشر

مترجم

غلامعلی کشانی

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*Gandhi and Stalin*

Louis Fischer

Fischer, Louis

فیشر، لویی، ۱۸۹۶-۱۹۷۰ م

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور: گاندی و استالین: دو نشان بر سر دو راهی بشریت / لویی فیشر؛

ترجمه: غلامعلی کشانی

مشخصات ناشر:

تهران: نشر طره، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری:

۲۴۸-۷۶

فروست:

سلسله انتشارات: ۱۸۶۰- علوم اجتماعی - ۷۶

شابک:

۸-۸۶۱-۱۱۹-۶۰۰-۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی:

فیا

یادداشت: عنوان اصلی: *Gandhi and Stalin: two paths to the world's*

crossroads

یادداشت:

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس

موضوع:

استالین، یوسیف ویساریونویچ، ۱۸۷۹-۱۹۵۳ م

موضوع:

Stalin, Iosif Vissarionovich

موضوع:

گاندی، موهنداس، کارامچاند، ۱۸۶۹-۱۹۴۸ م

موضوع:

Gandhi, Mohandas Karamchand

موضوع:

کشانی، غلامعلی، ۱۳۳۵- مترجم

رده‌بندی کنگره:

۱۳۹۴ گ ۲ ۹ ف / D۸۴۳

رده‌بندی دیویی:

۹۰۹/۸۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۱۵۲۱۲۵

ISBN: 978-600-119-861-8

شابک: ۸-۸۶۱-۱۱۹-۶۰۰-۷۸



## گاندی و استالین

لویی فیشر

مترجم: غلامعلی کشانی

اح طلد: مهسا ثابت دیلمی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۵

چاپ دیجیتال نقش

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

بها: ۷۰۰۰ تومان

---

استفاده از این اثر، به هر شکلی

بدون اجازه ممنوع است.

---

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخلر (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، ۸

تلفن: ۳-۵۱ ۳۳ ۸۸۹۷

دورنگار: ۸۹۹۶ ۸۸۹۶

کد پستی: ۱۴۱۵۶۷۳۳۱۳

---

[www.nashreghatreh.com](http://www.nashreghatreh.com)

[info@nashreghatreh.com](mailto:info@nashreghatreh.com)

[nashr.ghatreh@yahoo.com](mailto:nashr.ghatreh@yahoo.com)

Printed in the Islamic Republic of Iran

## فهرست

|     |                                                                 |
|-----|-----------------------------------------------------------------|
| ۱۱  | ..... سخنی با خواننده .....                                     |
| ۱۷  | ..... و اما چند کلامی در باب لوی فیشر .....                     |
| ۲۳  | ..... پیش سخن .....                                             |
| ۳۵  | ..... فصل اول: دنیا را چه شده است؟ .....                        |
| ۴۵  | ..... فصل دوم: سیاست و فرودستان .....                           |
| ۵۹  | ..... فصل سوم: مهاتما گاندی و فرماندهی دل، ارتشید استالین ..... |
| ۸۱  | ..... فصل چهارم: آیا در روسیه آزادی وجود دارد؟ .....            |
| ۹۳  | ..... فصل پنجم: ما همه قربانیانیم .....                         |
| ۱۰۱ | ..... فصل ششم: صبح یکشنبه در دوسلدورف .....                     |
| ۱۱۳ | ..... فصل هفتم: هیتلر و استالین .....                           |
| ۱۲۷ | ..... فصل هشتم: گزینه .....                                     |
| ۱۴۹ | ..... فصل نهم: تازه چه خبر؟ .....                               |
| ۱۵۱ | ..... فصل دهم: چگونه باید با شرایط نوین همگام شد؟ .....         |
| ۱۶۷ | ..... فصل یازدهم: ریشه‌های قدرت جهانی روسیه در کجاست؟ .....     |
| ۱۹۱ | ..... فصل دوازدهم: جنگ آلمانی با روسیه .....                    |
| ۲۰۵ | ..... فصل سیزدهم: طرحی برای پیشگیری از جنگ با روسیه .....       |
| ۲۳۱ | ..... فصل چهاردهم: چراغ را به سوی درونت بیفروز .....            |

## سخنی با خواننده

پدیده‌ی گاندی، ایده‌ی شگفتی است پر از آموزه‌های مثبت و منفی. او بیش‌تر اهل «خرد» مملکتی به آزمون» بود تا اهل نظریات تاریخ معاصر می‌گوید کسانی چون گاندی، حرفی را زدند که می‌توانست نقطه‌ی پایانی باشد بر تکرار خنده‌نت‌آور و پرچند، به‌ظاهر شکست خورده، اما توانست نظریه‌اش را در روح و جان هزاران پیشه‌ورز معاصر خود و پس از خود بنشانند که: برای زنجیره‌ی خشونت می‌توان پایانی تصور شد. و ما گاندی را در عبدالغفار خان، مرآتین، سوتر کینگ، ماندلا،

---

۱. خان عبدالغفار خان پشتون (۱۸۹۰-۱۹۸۸). او یکی از یاران وفادار گاندی و مشهور به گاندی منطقه‌ی سرحد پاکستان بود. منطقه‌ای که مرکز ظهور طالبان در دنیاست. ایران گاندی، ارتش غیرمسلح خادمین خدایی را با هدف بی‌خشونتی بنیاد کرده بود. پس از ترور گاندی ناآرامی در منطقه‌ی پیشاور و قبایلی پاکستان به خدمات خیریه مشغول بود. او یکی از تک‌نم‌های از پارسایان اخلاق‌مند مسلمانی است که با وسعت‌نظری جهانی، قرآن را با حقوق بشر و دموکراسی مدرن تماماً سازگار دید و پیش از هر ادعایی، بی‌بی‌خشونتی در این راه گام برداشت. در مراسم تدفین‌اش در پیشاور پاکستان، رهبرانی جهانی شرکت کردند و آتش‌بسی چند روزه در افغانستان اعلام شد. سال‌ها زندانی و تبعیدی پاکستان محمدعلی جناح و دیگران شد. (ر.ک. ویکی‌پدیا، و سایت عدم خشونت: مهاتما گاندی، خان عبدالغفار خان، فلسطین امروز)

واسلاوهاول، و در دیگران دوباره دیدیم که زنده است و می‌اندیشد و تولید مثل می‌شود.

حال و آینده‌ی ما هنوز محتاج گاندی است. اصلاً تمامی بشریت تا ابد نیازمند راه ساده‌ایست که گاندی، تنها، کاشف فروتن و دوباره‌ی آن است. این راه را همه به «زبان» بلدند و بسیاری سخنوران می‌توانند به‌خوبی از آن «سخن» برانند ولی برایش «هزینه» ای ندهند.<sup>۱</sup>

اما فقط او و کسانی هم چون او هستند که شجاعانه و با صرف هزینه، آن را به «عمل» دل می‌سازند.

اصلاً «اهل نظر» نیست. اهل «عمل»ی است که به‌ناچار، نمی‌تواند در مقابل درد و سنجش‌های تاب‌آورد و بنا به میل باطنی خود در غارهای کوهستان هیمالایا عزلت‌گزینی کند و مردم را واگذارد. و بدین گونه است که «موقعیت بشری» و «تراژدی موقعیت»، قدس‌ترین سیاست‌مرد و یا سیاست‌مردترین مقدس دوران معاصر را خلق می‌کند.

در جایی می‌گوید: «وقتی مطمئن‌توانم بدی کنم و موقعی که هیچ چیز زننده و کبرآمیز، حتی برای لحظه‌ای در نیای، اندیشه‌ام راه نداشته باشد، آن وقت است که آیین بی‌خشونت‌ی من، تمام‌شده‌ی جهانیان را به حرکت درخواهد آورد و پیش از آن به چنین هدفی نخواهم رسید. من در برابر خود و مخاطبینم، آرمان‌ها و آزمایش‌های غیرممکن را قرار داده‌ام. آنچه من می‌خواهم، امتیاز و حق طبیعی بشر است. ما بهشت را گم کرده‌ایم و اکنون باید بکوشیم آن را بازیابیم».

مگر آنانی که پول می‌گیرند تا برای امنیت ملی کشورها راهبرد تدوین کنند، برنامه‌ی تسلیحاتی می‌نویسند، مسابقه‌ی تسلیحاتی راه می‌اندازند،

۱. سعدی: به دیناری، چو خر در گل بماند! / و الحمدی بخواهی، صد بخواند!

سناریوی عمق استراتژیک می‌نویسند، یا آنانی که به کارخانه‌ها می‌گویند با تولید چند شیفته و انبوه، زرادخانه‌ها را پر کنند و باز هم سلاح می‌خرند و انبار می‌کنند و آوازه‌گری ایدئولوژیک یا ناسیونالیستی به راه می‌اندازند، چه گلی بر سر امنیت ملی کشورهاشان توانسته‌اند بزنند؟ آیا لحظه‌ای توانسته‌اند ملت‌ها را از اضطراب توهم خطر «دشمن»، و «دیگری» و «دگراندیش» و «دگرباش» خلاص کنند؟ اتفاقاً نان و آب اینان در دامن زدن به همین توهم تأمین می‌شود. بریت اسیر توهم دشمن، طبیعی است که به هزاران بیراهه برود و سناریوهای تدوین شده‌ی سناریست‌ها را عملی سازد و نهایتاً بر درد و رنج خود و سایرین بیفزاید.

اما این که می‌شنیدم... راه حلی گاندی‌وار... دغدغه‌ای مکرر به سراغ‌مان می‌آید که نکند این هم هم، رقه‌ای جدید است که می‌خواهد به میدان بیاید و برای چندمین بار سرکشی مراد و مرید و ایدئولوژی بازی را برای مصیبت‌زدگان به راه اندازد. مگر ما، بعد فرصت داریم تا هر روز، این یا آن مراد را تجربه کنیم و پس آنگاه، سرخیز دوباره به لاک انزوای خود بخیزیم؟ این دغدغه بیجا نیست. حاکی از آموزش ماست از تلخی تجربیات‌مان. اما گاندی آیا کسی است که در ابعاد یک مراد و «سیدباز» ظاهر شود؟ باید قاطعانه شهادت داد که در صحنه‌ی نظر، اگر «پوپ» بر عدم مطلقیت اندیشه علمی و فرا-علمی بشر تأکید می‌کند، این بار گاندی است که در عرصه‌ی «عمل» هر لحظه به ما می‌گوید: گاندی هیچ راه نویی را از خود نیاورده، گاندی مراد نیست، چیزی به نام گاندی‌ایسم وجود ندارد. از رقه‌سازی متنفر است. گاندی تنها تکرار کننده‌ی قانونی است به قدمت کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی هیمالا‌یا. گاندی چیزی به جهان عرضه نکرده. گاندی تنها و تنها در حال تجربه کردن و جبران و اصلاح خطاهای تجربی خویش است. او نام زندگی‌نامه‌ی خود را که در سال ۱۹۲۶ نوشت، «تجربه‌های من با حقیقت» می‌گذارد. او فقط یک «کنش‌گر» مصرّ و جدّی بوده با حداقل

استعدادهای یک انسان متوسط. آن چنان متوسط که بتواند الگویی برای همه‌ی خاکیان، در تجربه و خطا ورشد باشد. ما نیز شاید بتوانیم در بسیاری از تجربه‌های وی خطاهای کوچک و بزرگی ببینیم، اما خط فاصل او با تمام مدعیان راه ورهرویی و سلوک و ایدئولوژی و مکتب رسیاست و اخلاق و عرفان، در یک نکته‌ی بسیار ساده، اما بسیار بزرگ است که همین نکته نمی‌گذارد طرح دوباره‌ی اندیشه‌ی گاندی، بازگشت دوباره‌ای باشد به مطلق اندیشی «دیدن تمامی حقیقت در یک فرد یا در یک باور».

و اما آن نکته‌ی ساده: او واقعاً و صمیمانه - و به تأکید - و در عمل و در نظریه خواهد نه قهرمان و مراد و هادی نباشد. می‌گوید که هم‌چون هر انسان ساده‌ای، بیر و بیق است و لازم الخطا. اعتقاد دارد که اصلاً کسی نیست. ایمان دارد که فقط باید موزد و تجربه کند و به سالک بودن خود و ناقص بودن خود باور دارد. می‌گوید: «اگر کسی به من بگوید که خداوند، خدای ناراستی و بی‌مکنجه است، من از پرستش چنین خدایی سرباز می‌زنم، هر چند که تا ایام مرگ را به پرستش او گذرانده باشم» - یعنی که: هیچ مطلق مکتوب و غیر مکتوب و زننده و مرده‌ای برایم وجود ندارد که بتواند اصول اخلاقی مرا در تنگنا قرار دهد. راین اخلاق شفقت و عشق و بی‌خشونتگی - به صورت اخلاقی خودبنیاد - است که بر هر سنت و نوآوری‌ای در ذهن من می‌تواند غلبه یابد و نه بالعکس.

نکته در همین جاست:

- آمادگی برای نقد بی‌رحمانه‌ی تمامی آن چه که داریم -  
- رسالتی پیشینی برای شخص خود (سواى باقى انسان‌ها) قائل نبودن و هرگونه رسالتی را همگانی و برای همگان دانستن - گریز از مرید و مرادبازی در هنگامه‌ی هجوم پرسش‌های مریدان خواسته یا ناخواسته، خود را عالم «دانای کل ندیدن خود».

- رهرو ماندن و طالب ماندن و ناقص ماندن همیشگی، اما هم‌زمان،

امیدواریِ همیشگی به رشد و کمال و بهبود شخصیت خود و تمامی انسان‌ها و ارتقاء رفتار انسان با انسان و نیز بهبود ساختار نهادهای بشری.

- نفرت از ستم و نه ستمگر.

- از همه مهم‌تر، مطلق نکردن اعتقاد و ایمان، به بهای تحمیل رنج و درد به دیگران (اگرچه فقط به یک انسان).

- و در آخر، الگویی و ملموس بودن رفتار گاندی برای همه‌ی آدمیانی که هر روز به کپه‌ها و خیابان‌ها سرازیر می‌شوند.

این بااست که دغدغه‌ی معقول‌مان پاسخی آرامش‌بخش و درخور می‌گیرد: گاندی جزم‌گرا نیست؛ همواره اهل آزمون و آموختن است. او فقط تکرارگر «نجوای آرام و خردمندانه» است. «متری» است که تو همیشه آن را با خود داشته‌ای و فقط فراموش کرده‌ای. تو قادر خواهی بود که هریک از رفتار و کردارهای گاندی را بی‌رحمانه به تنهایی بکشی و اشتباه یا ستم وی را گوشزد کنی، اما نمی‌توانی «را به نام»ی را که او به آن اشاره می‌کند - (و قرن‌ها قبل از این هم وجود داشته است) رد کنی، چرا که این راه، امکان «خودپالایی» را از ابتدای کار با خود و بر شرط کرده است و در هر لحظه آماده است تا آخرین دستاوردهایش به نقد کشیده شود و در خودش انعکاس یابد تا خود را بالا بکشد و به همین خاطر را می‌توان با «نوشته‌ی از پیش تعیین شده نیست، جز این که قانون «کاهش رنج و درد» و «تثبوت حقیقت» و «شفقت فراگیر» را محترم می‌شمارد. و لذا هیچ‌گاه نمی‌تواند سعی کند که این یا آن «سنت»؟! برآمده از این اعتقاد، این یا آن کس را «کم‌مهم» بکشد. چرا که اصلاً سنتی با خود ندارد. این بحث‌ها، همگی بر رهرو مربوطند، چرا که همیشه، امکان نقد بازتابی نه تنها موجود است، بلکه موتور مهم حرکت است.

لویی فیشر در نوشته‌ی تأثیرگذار حاضر، به تأسی از گاندی، بر نکته‌ای بزرگ ولی ساده، انگشت می‌گذارد؛ همان نکته‌ای که همگان می‌دانند و

می بینندش، ولی عامدانه به سرعت از کنارش ردّ می شوند و کلاهی به احترامش از سر برمی دارند تا از شرش خلاص شوند: وی می پرسد نقش فرد در میانه‌ی این وانفسا چیست؟ آیا می توان به تفکیک نقش فرد و جمع دست زد؟ آیا این تفکیک از ابتدا فاسد نیست و از روی فرار از مسئولیت پذیری نیست که انجام می گیرد؟ آیا منتظر نهادها ماندن، آن روی سکه‌ی «تن دادن و ارتزاق از وضع موجود» نیست؟ فیشربا آوردن دو خاطره در بخش پایانی کتاب، پاسخ به ما و همه‌ی جستجوگران کنش گر امروز و فردا می دهد که:

... فاش نقطه‌ی شروع و پایان همه‌ی تغییرهاست.

پس باید بتوان این چنین گفت که:

ما، به واسطه‌ی گاندی وار محتاج تریم.